

شعر

در منطق سینوی

گوهر تاج مینوچهر

سخن درباره شعر در منطق سینوی از چندین جهت حائز اهمیت است:

نخست این که منطق دانان مسلمان صناعات یا فنون منطقی را پنج قسم دانسته‌اند و شعر را یکی از این صناعات بر شمرده‌اند. آن‌ها مباحث قبل از صناعات خمس را مقدمه‌ای بر این فنون دانسته‌اند. بنابر این عقیده اگر مجموعه آثار منطقی ارسطو را که به ارگانون معروف است در نظر بگیریم، صناعات خمس آخرین بخش این آثار به لحاظ تعلیمی و ارزشی است. مباحث دیگر که به ترتیب کلیات خمس، مقولات، قضیه و قیاس هستند، همگی مقدماتی بر فنون پنج‌گانه منطقی است و هدف از آن‌ها به کارگیری فنون عملی منطقی است. اما امروزه توجه منطق‌آموزان به پیروی از شیوه‌های منطق جدید بر مطالعات صوری متمرکز شده‌است و بدین ترتیب بخشی از میراث منطقی مسلمانان، حداقل در مطالعات ایرانی، مغفول مانده‌است و شاید این امر بر دشواری‌های کاربرد منطق قدیم نیز بیافزاید.

دوم این که معروف است که ارسطو حکمت را به دو بخش عملی و نظری تقسیم می‌کرد و منطق را از اقسام حکمت نمی‌دانست. فارابی و به پیروی از او ابن‌سینا منطق را از علوم آلی دانسته‌اند که خادم حکمت است و به عنوان یک ابزار در انواع حکمت‌ها به کار می‌رود. اما برخی حکمت را از نظر ارسطو بر سه قسم می‌دانند و آن را به حکمت نظری، عملی و ابداعی تقسیم می‌کنند. حکمت ابداعی به آفرینش‌ها و خلاقیت‌های انسانی می‌پردازد و شعر نیز از قبیل حکمت ابداعی است.^۱ منشأ ابداع شعر، قوه صناعی است در صورتی که منشأ عمل اراده است. به بیان دیگر حکمت ابداعی همان چیزی است که فلسفه هنر نامیده می‌شود و کسانی که شعر را از اقسام حکمت می‌دانند، در واقع به مباحث فلسفه هنر در بحث شعر می‌پردازند. هر چند ابن‌سینا شعر را از اقسام منطق و خادم حکمت می‌داند و نه بخشی از آن، اما این مطلب را نمی‌توان نادیده گرفت که فلسفه اسلامی بخشی به عنوان فلسفه هنر ندارد و همین بخش از منطق به مباحث پیرامون این مطلب می‌پردازد.

سوم این که چگونه شعر بخشی از منطق است در حالی که بسیاری برای فرار از یک تفکر منظم و مستدل، به شعر روی می‌آورند؟ اما خبر از این که شعر بخشی از منطق است ممکن است، عجیب به نظر برسد و یا این که به نظر دور از واقعیت باشد. به بیان دیگر چگونه شعر می‌تواند منطق باشد؟ چهارم این که با توجه به نظر منطق‌دانان مسلمان و خصوصاً ابن‌سینا که



شعر بخشی از منطق است، شعر چه معنایی پیدا می‌کند و یا منطق شعری چه جور منطقی است؟ پنجم این که نقش ابن‌سینا به عنوان یکی از بنیان‌گذاران و نظریه‌پردازان منطق اسلامی در این بحث چیست؟ چه مطالبی را از گذشتگان گرفته است و چه مطالبی را خود اضافه کرده‌است؟

منابع ابن‌سینا در بحث شعر

مهم‌ترین و اولین منبع ابن‌سینا کتاب شعر ارسطوست. رساله شعر اثری مربوط به دوران اواخر عمر ارسطوست.^۱ لذا از تعلیم افلاطونی دور است و حتی می‌توان این کتاب را پاسخی به اظهارات افلاطون در باره شعر انگاشت. افلاطون که بر خلاف ارسطو طبع شاعرانه‌ای دارد (آثار این دو نیز گواه بر این ادعا است)، بشدت با شعر مخالف بود، زیرا شعر را تقلید جهان حسی می‌دانست و از آن‌جا که جهان حسی خود تقلیدی از جهان مثل است، شعر را که رونوشتی از یک رونوشت است، فاقد ارزش علمی می‌دانست و شعر را از آن جهت که هیجان‌ات و عواطف را در وجود انسان تقویت می‌کرد، مورد انتقاد قرار می‌داد. ارسطو در مخالفت با افلاطون کتاب شعر را در دفاع از شعر و اهمیت شعر نگاشت.

ارسطو نیز مانند افلاطون فلسفه‌ای در باب هنر ننوشت، اما حداقل مطالب وی در باره هنر قدری منظم‌تر است و در این باب رساله‌ای نوشته‌است. ابن‌سینا نیز دو ترجمه از این کتاب در دست داشته‌است: نخست ترجمه‌ای از ابوبشر متی بن یونس که بیشتر یک ترجمه تحت‌اللفظی است و دوم ترجمه‌ای از شاگرد متی، یحیی بن عدی که می‌توان آن را ترجمه دیگری از کتاب شعر دانست. این ترجمه معنایی‌تر و قوی‌تر است.

منبع مهم دیگری که ابن‌سینا از آن بهره فراوان برد، آثار فارابی در زمینه شعر بود. فارابی دو کتاب یا مقاله در باره شعر دارد: ۱. مقاله فی قوانین صناعه الشعراء ۲. کتاب الشعر. اگر آن‌چه ابن‌سینا در باره شعر نگاشته‌است با دو اثر فارابی مقایسه شود، سهم بزرگ فارابی در شکل‌دهی تفکر ابن‌سینا آشکار می‌گردد.



ارسطو

تأثیرات کتاب شعر ارسطو بر ابن‌سینا

ابن‌سینا مانند دیگر فیلسوفان اسلامی کتاب شعر را از آثار منطقی ارسطو بر می‌شمارد. ابن‌مطلب ممکن است از تأثیرات فارابی بر وی شمرده شود. ولی روشن است که این عقیده از فارابی شروع نشده‌است و ریشه در شارحان ارسطو دارد، چه روشن است که اسکندر افرویدی نیز خطابه و شعر را از کتب منطقی می‌دانست.^۲ به هر حال ابن‌سینا در این فضا قرار گرفته‌بود که کتاب شعر منطق است و با چنین زمینه‌ای به این بخش پرداخته‌است. در قرون وسطی نیز فیلسوفی چون توماس آکوئیناس کتاب شعر را کتاب آخر (گانون می‌پنداشت). بنابر این می‌توان این تفکر را یک تفکر مدرسی خواند.^۳

ابن‌سینا مانند ارسطو و شارح آن فارابی، به چندین عنصر مهم در شعر توجه دارد: ۱. شعر تقلیدی از واقعیت است. ۲. شعر از خلاقیت انسان سرچشمه می‌گیرد و شاعر آزاد است تا از مرز حقیقت نیز بگذرد. ۳. شعر نه تنها می‌تواند تقلید جهان واقع باشد، بلکه می‌تواند بازگوکننده ناب‌ترین حالات نفس انسانی نیز باشد. ۴. شعر هر چند می‌تواند روایت‌گر خلق انسانی باشد، ولی از اخلاق متمایز است. شعر در صدد اقناع مخاطب نیست، هدف از آن تحریک و ترغیب مخاطب است به سوی انجام یک عمل. شعر از اخلاق نمی‌گوید، بلکه شعر خود سبب پالایش و تزکیه روح می‌شود. ۵. شعر ذاتی است و اکتسابی نیست. ۶. شعر از آن‌جا که به کلیات می‌پردازد، از تاریخ فلسفی‌تر و کلی‌تر است.

به طور خلاصه آن‌چه ابن‌سینا از ارسطو گرفته‌است، از این قرار است: ارسطو هر چند با نظرات افلاطون در باب شعر مخالف بود، اما همچون وی اساس هنر را در تقلید می‌دانست. لذا اساس هنر بر زیبایی نیست، بلکه بر تقلید است. اختلاف ارسطو با استادش در ارزش و حدود این تقلید است. اما ارسطو شعر و هنر را تقلید و تصور محض از طبیعت نمی‌داند، شاعر کاملاً آزاد است تا در این تقلید در جهت اهدافی که دارد، در طبیعت دخل و تصرف کند. شاعر خلاق است و بیشتر سازنده است تا آن‌که سخنان موزون بگوید. هم‌چنین شاعر نه تنها از طبیعت تقلید می‌کند، می‌تواند نفس خویش و حالات مختلف آن را به تصویر بکشد، بنابر این مهم‌ترین اشعار آن‌هایی هستند که از انسان و انسانیت سخن می‌گوید. این‌جاست که شعر و اخلاق به یک‌دیگر نزدیک می‌شوند، اما آنچه اخلاق را از شعر متمایز می‌کند، این است که در اخلاق اقناع طرف مقابل و یا خود شخص لازم است تا فرد را به عمل درست سوق دهد. ولی در شعر اصلاً

معروف است که
ارسطو حکمت را
به دو بخش عملی و
نظری تقسیم می‌کرد و
منطق را از اقسام حکمت
نمی‌دانست.

اقتناع نقشی ندارد. مهم این است که شخص بدان کار ترغیب شود. ارزش اخلاقی را نباید با زیبایی مخلوط کرد، زیبایی ورای سود و زیان، اخلاق و حتی صدق و کذب است. شعر نیز چنین است. اگر به کردارها و تفکرات انسانی می‌پردازد، به خاطر اخلاقیات نیست، بلکه صرفاً به جهت کاری است که شعر مستقیماً انجام می‌دهد و آن پالایش و تزکیه روح انسانی است، بدون این که مانند خطابه قصد اقناع داشته باشد.

از نظر ارسطو شعر از تاریخ برتر است، چرا که در تاریخ مورخ امور جزئی را می‌بیند، در حالی که شاعر کلی‌نگر است.^۵ اگر شاعری فردی را به عنوان یک فرد جزئی مورد نکوهش قرار دهد، این شعر نیست. ولی اگر فردی را به عنوان نمونه‌ای از یک امر کلی مورد شتمات قرار دهد، شاعر است. شاعر به کلی که در ضمن آن جزئی است، توجه دارد. مورخ به حوادثی که رخ داده است توجه دارد، اما شاعر آزاد است که به امور محتمل بپردازد، و این آزادی شاعر شعر را از تاریخ انسانی تر می‌کند و دقیقاً به همین دلیل است که شعر از تاریخ کلی‌تر و فلسفی‌تر است. از نظر ارسطو به کارگیری صنایع شعری، بیشتر ذاتی و کمتر قابل آموزش دادن و اکتساب است و از این جهت نیز بُعد انسانی در شعر تقویت می‌شود.^۶ افلاطون نیز شعر را ناشی از الهام می‌دانست و معتقد بود که شعر قاعده‌پذیر نیست.

تأثیر فارابی بر ابن سینا

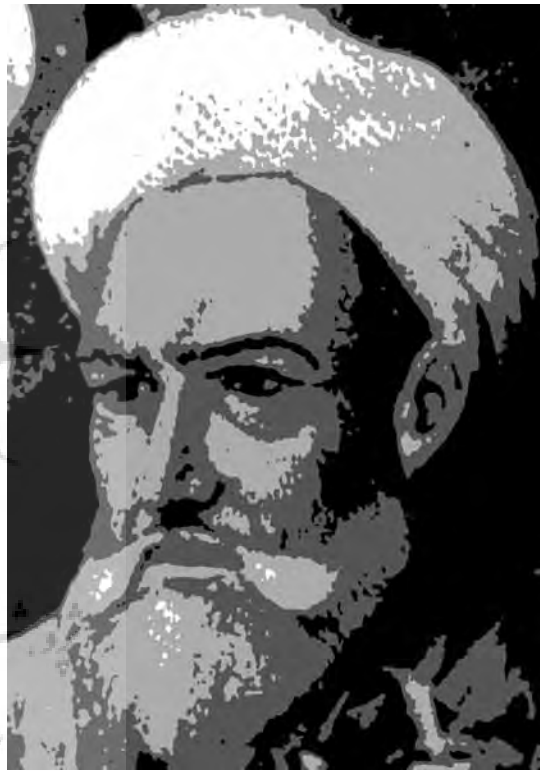
دین ابن سینا به فارابی بیش از یک اقتباس است. متد التقاطی ابن سینا در شرح شعر ارسطو بیشتر از فارابی آمده است. کتاب شعر ارسطو مملو از مطالبی در خصوص انواع شعر از تراژدی، کمدی و حماسی است. در حالی که ابن سینا، به تبعیت از فارابی در خصوص انواع اشعاری که در کتاب شعر آمده، وارد نشده است و تنها تقسیمات دوازده‌گانه فارابی از اقسام شعر را بدون گفت و گو در باره مقسم این تقسیم و یا حتی ارائه تعریفی از آنها آورده. فارابی نیز عیناً در آخر کتاب شعر همین کار را انجام داده است و حتی معلوم نیست این اقسام را از کجا آورده است. بنابراین ابن سینا به پیروی از فارابی، فقط به فهرست گنگی از اقسام اشعار پرداخته است. وی مانند فارابی مثال‌های شعری ارسطو را حذف می‌کند اما هیچ جانشینی برای آن قرار نمی‌دهد.^۸ برای فارابی وجه منطقی شعر اهمیت داشته است و تمام تلاش خود را مصروف نشان دادن بعد منطقی شعر کرده است. ابن سینا نیز دقیقاً همین کار را کرده است.

ارسطو «محاکات» و تقلید را از افلاطون گرفت. اصطلاح محاکات در نقد ادبی کاربرد فراوانی دارد (همان‌طور که کتاب شعر ارسطو در تاریخ نقد ادبی اولین کتاب به شمار می‌رود). اما فارابی و به تبع او ابن سینا، به جای واژه محاکات از واژه «تخیل» استفاده می‌کنند.^۹ فارابی معتقد است که انسان بیشتر به تخیلات خویش عمل می‌کند و کمتر تابع علم و ظن است.^{۱۰} و لذا غرض از اقوال شعریه که متضمن تخیلات است، بیشتر ترغیب مخاطب بر انجام عملی است، تا این که بخواهد مخاطب را به علمی رهنمون سازد. از نظر فارابی عنصر اصلی شعر از جهت منطقی تخیل است و بنابر این بین اقوال شعری و شعر تمایز قائل است، از نظر وی اگر قولی ماده مخیل داشته باشد، قول شعری است. ولی اگر موزون نیز باشد، شعر است.^{۱۱}

مطلب مهم دیگری که فارابی مطرح می‌کند و ابن سینا نیز از آن متأثر است، این است که اقوال شعری کاذب هستند.^{۱۲} نه به این معنا که مقصود در شعر گفتار و القای امر کاذب باشد، بلکه چون هدف شاعر ترغیب مخاطب به عملی و یا ترک عملی است و این کار را با ایجاد تخیلات انجام می‌دهد، اصلاً قصد خبر از واقع را ندارد تا متضمن صدق و کذب باشد، بلکه مقصود ایجاد تخیلی است که هر چند کاذب است، مخاطب را به سوی انجام و یا عدم انجام عملی رهنمون می‌سازد. بنابر این هدف در شعر این نیست که از واقعی خبر داده شود و یا مخاطب را از امر واقعی آگاه سازند، بلکه ایجاد شغف و انبساطی از شعر مورد توجه است که مخاطبی را در مسیری قرار می‌دهد. تفاوت شعر و خطابه نیز از همین جا روشن می‌شود: خطابه هنر اقناع است و احکامی عقیده‌ای را مورد توجه قرار می‌دهد، در حالی که شعر هنر تقلید و به کارگیری تخیل است. با شعر نمی‌خواهیم عقیده‌ای را ابراز کنیم، بلکه می‌خواهیم شخص را به انجام عمل ترغیب یا وادار کنیم.

از منظر فارابی اگر بخواهد شعر بخشی از منطق باشد، بایستی با بخش‌های دیگر منطق مرتبط شود. لذا شعر را به تمثیل منطقی نزدیک می‌کند.^{۱۳} شعر آن بخشی از منطق است که به لحاظ صوری از صورت تمثیلی استفاده می‌کند. ابن سینا نیز به تبع فارابی شعر را قول تمثیلی می‌داند.

رساله شعر ارسطو از جنبه دیگری نیز بر افکار متفکران اسلامی خصوصاً فارابی و ابن سینا اثر گذاشت و آن مسئله



فارابی

فارابی و به پیروی از او

ابن سینا منطق را

از علوم آلی دانسته‌اند

که خادم حکمت است و

به عنوان یک ابزار

در انواع حکمت‌ها

به کار می‌رود.

مهم ارتباط منطق و دستور زبان بود، مسئله‌ای که موضوع اصلی مناظره معروف ابوبشر متی (استاد فارابی) و سیرافی شد. همچنین بسیاری از مباحث زبانی که در منطق آمده‌است، مانند تقسیم اسم به مفرد و مرکب، بحث مجاز و حقیقت، تشبیه و غیره، از مباحثی که در باره کتاب شعر ارسطو مطرح بوده سرچشمه گرفته‌است. بررسی مباحث زبانی که فارابی در منطق آورده‌است، به مجال مناسب آن محتاج است، اما روشن است که اگر کتاب شعر ارسطو و مباحث رایج در دوره وی نبود، به این مباحث دست نمی‌یافت. تأثیری که ابن سینا نیز از این جنبه از فارابی گرفته‌است و همچنین ابتکاراتی که ابن سینا در این زمینه داشته، فرصت جداگانه‌ای را می‌طلبد.

ابتکارات ابن سینا در باره شعر

ابن سینا شعر را این‌طور تعریف می‌کند: «شعر کلامی مخیل است که از اقوالی که موزون و متساوی هستند، تألیف شده‌است و نزد عرب دارای قافیه است.»^{۱۴}

از نظر ابن سینا، جزء منطقی در این تعریف تخیل است. از نظر او کلام مخیل کلامی است که نفس در اثر اذعان به آن بی‌اختیار و بدون فکر و اندیشه دچار انبساط و یا انقباض می‌شود. خواه بدان تصدیق داشته باشد و یا تصدیق نداشته باشد.^{۱۵} در این‌جا ابن سینا ضمن آن که کلام مخیل را تعریف می‌کند، دو مطلب را بیان می‌کند:

اولاً: هر کلام مخیلی را شعر نمی‌داند، بلکه کلام مخیلی شعر است که موزون باشد و مصراع‌ها با یک‌دیگر متساوی باشند.

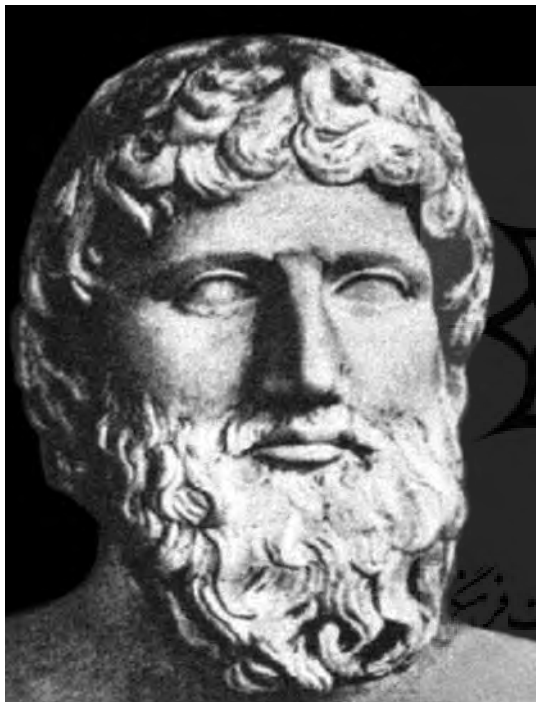
ثانیاً: برخلاف فارابی لازم نمی‌داند که کلام مخیل کاذب باشد. از نظر او کلام صادق نیز می‌تواند، مخیل باشد. زیرا تنافری بین مخیل‌بودن و صادق‌بودن نیست. ابن سینا می‌گوید در صورتی یک امر تصدیق شده می‌تواند مخیل باشد که دور از ذهن و عادت باشد و الا تخیل برانگیز و مهیج نمی‌شود. از نظر ابن سینا شعر نسبتی با واقع دارد. شعر تقلیدی و تخیلی است و می‌تواند صادق هم باشد. اما بایست مهیج باشد و بر مخاطب اثر بگذارد، باعث تعجب و ترغیب وی به عملی گردد و الا نمی‌تواند شعر باشد.^{۱۶}

ابن سینا بین تخیل انسانی و حیوانی تفاوت قائل است. به بیان دیگر دو جور تخیل قائل است: تخیلی که انسان و حیوان در آن مشترک هستند، مانند به یادآوردن صور جزئی و تخیلی که مخصوص انسان است. تخیلی که شاعر از آن استفاده می‌کند، تخیل انسانی است، خلاقیت همراه با آزادی است. انسان با آن جولان می‌دهد و بسیاری از خواسته‌های درونی خود، ویژگی‌های انسانی، احتمالاتی را که دوست دارد به وقوع بپیوندد و یا از وقوع آن می‌ترسد را از طریق آن تخیل ترسیم می‌کند.^{۱۷} شعر مانند خطابه نیست که ما را متقاعد سازد که باید فلان مطلب اخلاقی را عمل کنیم، بلکه مستقیماً ما را پالایش می‌کند و می‌تواند ما را به بسیاری از اعمال ترغیب کند، بدون این‌که دلیل با استدلالی آورده‌باشد. بنابر این از نظر وی همچون فارابی اگر کلامی مخیل باشد ولی موزون نباشد شعر نیست، ولی کلام شعری هست و همچنین کلامی که موزون است ولی حاوی تخیلی نیست، شعر نیست، بلکه در مواردی می‌تواند خطابه باشد یا حتی استدلال برهانی باشد.

آن‌چه از نظر منطقی ویژگی کلام شعری است، تخیل است. ولی شعر بایست موزون باشد و دارای وزن و اندازه باشد. از نظر ابن سینا تخیل فقط مربوط به معنا نیست. وزن، صوت، الفاظ و اندازه شعر در تخیل اثر دارد. ابن سینا با این کار دامنه تخیل را از معانی ذهنی به صدا، وزن و الفاظ بکار برده‌شده در شعر و همچنین کاربرد الفاظ مجازی، تشبیه و غیره می‌کشد؛ یعنی در این‌جا منطق‌دان فقط با لفظ و معنی ارتباط ندارد. حتی ارتباط با واقع هم چندان اهمیتی ندارد. آن‌چه اهمیت دارد، تخیل برانگیزبودن شعر است که این می‌تواند تابع معنای ارائه‌شده در شعر و یا وزن در شعر و یا آهنگ شعر باشد و در این‌جاست که دامنه منطق از معانی به اصوات تخیل برانگیز می‌گردد.^{۱۸}

درست است که ابن سینا تخیل را تنها جزء منطقی تعریف شعر می‌داند، ولی آن را از عناصر دیگر جدا نمی‌کند: شعر از نظر او اظهار تخیلی است که مرتبط به زمان، اندازه یا کمیت است. به صوت و صدای اظهار مربوط می‌باشد و به خود اظهار و همچنین به ارتباط معنا و صدا نیز مرتبط است.

به هر صورت شعر از این جهت که از طریق غیرمستقیم موجب پذیرش عقاید می‌شود، در درجه آخر قرار گرفته است و آخرین صنعت منطقی است. شعر ما را به باید و نبایدها و یا بود و نبودها سوق نمی‌دهد، بلکه ما را به تخیل که نقطه مقابل ندارد، می‌کشاند. در صناعات دیگر منطقی موضوع متقابلاتی است که ما فقط می‌توانیم یک سمت را



افلاطون

افلاطون نیز
شعر را ناشی از
الهام می‌دانست و
معتقد بود که شعر
قاعده‌پذیر
نیست.

انتخاب کنیم. در خطابه بین باید و نباید، در برهان و مغالطه و جدل بین وجود و عدم حکم بحث است و باید یک طرف انتخاب شود، ولی در شعر به تخیل که مقابل ندارد، پرداخته می‌شود. تخیل فقط مشابه دارد و لذا از تمثیل استفاده می‌کند. حرکت از باید به نباید و برعکس نیست، حرکت از بود به نبود و برعکس نیست، بلکه حرکت از مشابه به مشابه است. اما این پایین‌ترین درجه منطقی را داراست، اما منطقی است. این نشان می‌دهد که از نظر منطق‌دانان مسلمان خصوصاً ابن‌سینا، لزوماً منطق در باره عبارات صادق و کاذب نیست و آن کسانی که خطابه و شعر را منطق نمی‌دانند، منطق را فقط بر امور خبری جاری می‌دانند و جملات اخلاقی و همچنین تخیل برانگیز را فاقد منطق می‌دانند. در حالی که کسانی چون ابن‌سینا، گزاره‌های خطابی و شعری را نیز در منطق وارد می‌کنند و تلاش می‌کنند در مورد این نحوه از منطق وارد بحث شوند و لذا تلقی آنان از منطق غیر از تلقی کسانی است که خطابه و شعر را منطق نمی‌دانند. از نظر ابن‌سینا منطق صرفاً برای تشخیص صدق از کذب نیست، بلکه می‌تواند برای متقاعد ساختن ما برای عمل به کاری باشد و یا برای ترغیب و تهییج به انجام کاری مورد استفاده قرار گیرد و یا مستقیماً موجب پالایش روح و روان ما شود، بدون این‌که عقیده‌ای را برای ما اثبات و یا انکار کند.

منابع و مأخذ

۱. ابن‌سینا، الشفاء المنطق، الشعر، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بمناسبه الذکری الالفیة للشیخ الرئيس، افست قم از چاپ قاهره، ۱۴۰۴ق.
۲. ارسطو، ارسطوطالیس فی الشعر، نقل ابوبشر متی، تحقیق دکتور شکری محمد عیاد، قاهره: دار الکتب العربی، ۱۹۶۷م.
۳. ارسطو، کتاب شعر ارسطو، ترجمه زرین کوب، امیر کبیر، ۱۳۵۷ش.
۴. فارابی، المنطقیات للفارابی، کتاب الشعر، تحقیق دانش پژوه، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق.
۵. فارابی، المنطقیات للفارابی، مقاله فی قوانین صناعه الشعر، تحقیق دانش پژوه، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق.
6. Ibn sina, *Avicenna`s commentary on the poetics of Aristotle*, Ismail Da- .hiyat, Brill, Leiden, 1974
7. Salim, Kemal, *The philosophical poetics of Alfarabi ,Avicenna and Aver- .roes*, Routledge, 2003

پی‌نوشت‌ها

۱. کتاب شعر ارسطو، ص ۱۰۲.
۲. همان، ص ۹۷.
3. *Avicenna`s commentary on the poetics of Aristotle*.p.p 13
۴. همان، ص ۱۵.
۵. ارسطوطالیس فی الشعر، ص ۱۲۸.
۶. همان، ص ۱۲۹.
۷. همان، ص ۱۵۷.
8. *Avicenna`s commentary on the poetics of Aristotle*.p.p 22
۹. المنطقیات للفارابی، ص ۵۰۲.
۱۰. همان، صص ۵۰۳-۵۰۲.
۱۱. همان، ص ۵۰۱.
۱۲. همان، ص ۴۹۴.
۱۳. همان، ص ۴۹۴.
۱۴. الشفاء ص ۲۳.
۱۵. همان، ص ۲۴.
۱۶. همان.
17. *Avicenna`s commentary on the poetics of Aristotle*.p.p 15
۱۸. الشفاء صص ۲۶-۲۵.